[ 320 ] گوهری سنگین بهااز ابر گوهر بار ریخت کز غم جانسوز أو خون از در ودیوار ریخت تا ز گلزار حقایق نوگلی بر باد رفت يك چمن صرصر بيداد ز آن گلزار ریخت غنچه نشکفته أي از لاله زار معرفت از فراز شاخساری از جفای خار ریخت اختر فرخ فری افتاد از برج شرف کاسمان خوناب غم از دیده خونبار ریخت * * * طوطی أي زين خاکدان پرواز کرد وخاك غم بر سراسر طوطیان عالم اسرار ریخت بسملی در خون تپید از جور جبار عنیدیا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت زهره زهرا چه از آسیب پهلو در گذشت چشمه هاي خون ز چشم ثابت وسیار ریخت مهبط روح الامین تا پایمال دیو شدشورشی سرزد که سقف گنبد دوار ریخت از هجوم عام بر ناموس خاص لا یزال عقل حیران، طبع سرگردان، زبان لال است لال نور حق در ظلمت شب رفت در خاك أي دریغ با دلی از خون لبالب رفت در خاك أي دریغ

---